١٢٤

جدول کبیسه باصطلاح و امر اوسط

ماهها	[illegible]	ایام	باقی / فاضل
محرم	لطابرمر	ل	باقی ا نو
صفر	لطابرمر	کط	فاضل ا لا
ربیع الاول	لطابرمر	ل	باقی ط ع
ربیع الآخر	لطابرمر	کط	فاضل ب نو
جمادی الاولی	لطابرمر	ل	باقی ع ک
جمادی الآخره	لطابرمر	کط	فاضل ه کد
رجب	لطابرمر	ل	باقی و نب
شعبان	لطابرمر	کط	فاضل ه نب
رمضان	لطابرمر	ل	باقی ه کد
شوال	لطابرمر	کط	فاضل د ک
ذوالقعده	لطابرمر	ل	باقی ح نو
ذوالحجه	لطابرمر	کط	فاضل ع ح

عدد سالها	[illegible]	کبیسه	عدد سالها	[illegible]	کبیسه
۱	ع ح		۱۶	ک ع	کبس
۲	بر لو	کبس	۱۷	ه لو	
۳	ح کد		۱۸	یه کد	
۴	یا ب		۱۹	لح س	کبس
۵	ک ع	کبس	۲۰	ع ح	
۶	یح ع		۲۱	یو ع	کبس
۷	ح لو		۲۲	ا لو	
۸	کی کد	کبس	۲۳	ح کد	
۹	ر س		۲۴	لط س	کبس
۱۰	یو ح	کبس	۲۵	ک ح	
۱۱	ع ح		۲۶	یح ع	
۱۲	ط لو		۲۷	کا لو	کبس
۱۳	یا ع	کبس	۲۸	و کد	
۱۴	ح س		۲۹	ه س	
۱۵	س ح		۳۰	ک ع	کبس

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

این مختصریست در معرفت تقویم مشتمل بر سی فصل

فصل اول در حساب جمل و آن بر ترتیب
ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ باشد
برین گونه ا یکی ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش
ز هفت ح هشت ط نه ی ده ک بیست ل سی م چهل
ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد
ص نود ق صد ر دویست ش سیصد
ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد
ض هشتصد ظ نهصد غ هزار و این بیست
و هشت عدد است نه احاد و نه عشرات و
نه مات و یکی الف و دیگر عددها را از رقم از این
حرفها مرکب کنند و بیشتر را در پیش دارند و کمتر را
باز پس دارند مثلا یا یازده کب بیست و دو لج سی و سه

قف صد و چهل و پنج غذ فط هزار و هفتصد و هشتاد و نه عدد و چون عدد هزاران مضاعف گردد عدد آنرا برحرف غین که رقم هزار ست مقدم دارند همچنین بغ دو هزار قغ صد هزار خغغغغ و لجغغشد ششصد و سی و پنج هزار هزار و دو هزار و هفتصد و سی و سه هزار و سیصد و شصت و چهار و همه برین قیاس کن چندانکه باشد می باید نوشت هر جایی که آنجا هیچ عدد نباشد آنجا صفر نهند برین صورت ۰

فصل دوم در ایام جمعات یعنی روزهای هفته و نشانهای ایشان اینست ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و آدینه ز شنبه و بعضی شان شنبه صفر کنند

فصل ۳ در تاریخ عربی و این معروفست و نام ماههای ایشان اینست محرم صفر ربیع الاول

ربیع الآخر ؛ جمادی الاول ؛ جمادی الآخر
رجب ؛ شعبان ؛ رمضان ؛ شوال
ذی قعده ؛ ذی حجه ؛ و اول ماههای [illegible]
ماه نو شناسند و عدد روزهای هر ماه
سی گاهی بود و بایست نه بود و از این کم و بیش نبود
و نشان روزهایشان رقم عدد روزها بود و روز
اول ماه را غره خوانند و روز سی ام را سلخ خوانند
و چون ماه با آخر آید در تقویم بر حاشیه از دست
راست بر صفحه اول نام آن ماه که نو شود نوشته
باشند و اهل حساب ماه اول را از سال
سی روز گیرند و ماه دوم را بیست و نه تا آخر ماهها
و در هر سی سال یازده بار در آخر ماه ذی الحجه
یکروز زیاده کنند تا سی روز شود و آن روز را
کبیسه خوانند و ابتدای این تاریخ از هجرت
پیغمبر

پیغمبر علیه السلام گیرند **فصل ۴**

در تاریخ رومی و ماههای ایشان اینست ؛

تشرین الاول ؛ تشرین الاخر ؛ کانون الاول

کانون الاخر ؛ شباط ؛ آذار ؛ نیسان

ایار ؛ حزیران ؛ تموز ؛ آب ؛ ایلول

ازین جمله روزها چهار ماه سی باشد و آن تشرین الآخر

و نیسان و حزیران و ایلول است و روزهای

هفت ماه دیگر غیر شباط سی و یک باشد و شباط

در سه سال پیاپی بیست و هشت باشد و در سال چهارم

بیست و نه روز باشد و روز بیست و نهم را کبیسه خوانند

و نشان روزها رقمهای عدد آن روزها باشد و مبدأ

این تاریخ از عهد اسکندر رومی باشد **فصل ۵**

در تاریخ فارسی و ماههای ایشان است اینست

فروردین ماه اردی بهشت ماه خرداد ماه تیر ماه

ناقص ضعیف بهنا نزل

مرداد ماه ۞ شهریور ماه ۞ مهر ماه ۞ آبان ماه
آذر ماه ۞ دی ماه ۞ بهمن ماه ۞ اسفندار ماه
روزهای هر ماهی سی باشد و پنج روز در آخر آبان ماه
یا اسفندار افزایند و آنرا خمسه مسترقه خوانند
یعنی پنجه دزدیده و این ماهها را ماههای قدیم خوانند
و مبدا این تاریخ از اول جلوس ملک یزدجرد شهریار
گیرند که آخر ملوک عجم بوده است و نشان روزها
نشان رقم عدد آن روزها باشد و گاه باشد که روزها را
بنام هر روزی بنویسند و نام روزها بزبان پارسیان اینست
روز هرمز بهمن اردیبهشت شهریور اسفندار
خرداد مرداد دیبادر آذر آبان خور ماه تیر گوش
دیبهمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبدین
دین ارد اشتاد آسمان زامیاد مارسفند
انیران و نام روزهای پنجه دزدیده اینست اهنود

اشنود

فصل اشتغال اسفندارمذ و مشت مشویش

در تاریخ ملکی در عهد سلطان جلال الدوله ملکشاه

تاریخی نهاده اند نام ماههای آن تاریخ هم نام ماههای

پارسیان است و عدد روزهای هر ماهی سی بود و پنجه

دزدیده در آغاز اسفندارمذ ماه گیرند و هر چهار سال

تاریخ همان یک روز دیگر جمله کبیسه در آخر پنجه افزایند

تا شش روز شود و اول فروردین ماه روزی که در نیمروز

آفتاب در حمل باشد و از حوت انتقال کرده باشد

و بعضی اول فروردین ماه و اول دیگر ماهها روزی میگویند

که در آن روز یا در شبی که پیش از آن روز باشد آفتاب

انتقال کرده باشد از برجی به برجی و این ماهها را جلالی

یا ملکی گویند و ابتدای این تاریخ از کبیسه ملکشاه گیرند

و در تقویم پنج جدول یا دیک بر صفحه دست راست

پیش از تقویم کواکب بگشنند در یکی از روزهای متفقه

برقم بنویسند و در چهار دیگر روزنامای ماههای این چهار
تاریخ هر روزی برابر آن روز که افتد از روزنامای معینه
بنویسند و نام سر ماهها بر جانب دست راست آنجا که
سر ماه باشد بنویسند **فصل ۷** در ستارگان هفتگانه
و افلاک ایشان زحل مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر هر یکی
بر فلکی هم برین ترتیب که ما یاد کردیم و دورترین افلاک از
زمین فلک زحل است و نزدیک ترین فلک قمر و نشانهای این
کواکب در تقویم حرف آخر باشد از نامهای ایشان و ازین هفت
کوکب شمس و قمر را نیرین می خوانند شمس نیر اعظم قمر نیر اصغر
و باقی پنج را خمسه متحیره خوانند از جهت آنکه هر یکی را از ایشان
استقامتی باشد پس وقوفی پس رجوعی پس وقوفی دیگر
پس باز استقامت شود و شمس و قمر را جز استقامت
نبود و زحل و مشتری را علویین خوانند و زهره و عطارد را
سفلیین خوانند و روش این ستارگان مختلف بود

و باقی ستارگان را که بر آسمان باشند ثابته خوانند و جمله بر فلک
هشتم باشند و بالای او که فلک نهم باشد او را فلک
الافلاک و فلک اطلس خوانند و او همه فلک را از جانب
مشرق بمغرب آورد بحرکت شبانه روزی و دیگر افلاک از
مغرب بمشرق حرکت میکنند هر یکی حرکت خاص استقامت
عبارتست از حرکت کوکب بر توالی بروج یعنی از مغرب
بمشرق و رجوع عبارتست از حرکت کوکب بر خلاف توالی
بروج یعنی از مشرق بمغرب و وقوف عبارتست از بودن
کوکب در ایام متعدده در موضع واحد یعنی اصلا حرکتش
محسوس نشود و آنرا اقامت نیز خوانند
در بروج و احوال آن و سیر کواکب و فلک را که همه کواکب
بر او حرکت میکنند بدوازده بخش راست کرده اند هر یکی
را برجی خوانند و هر برجی را به سی قسم کرده اند و هر قسمی را
درجه خوانند و هر درجه را شصت قسم کرده اند

هر یکی را دقیقه خوانند و همچنین هر دقیقه به شصت ثانیه
و هر ثانیه به شصت ثالثه چندانکه خواهند بخش میکنند
و نام برجهای دوازده گانه اینست حمل ثور جوزا
سرطان اسد سنبله میزان عقرب
قوس جدی و دلو و حوت و نشانهای ایشان
اینست که حمل را نشان صفر کنند و ثور را نشان
یکی و جوزا را نشان دو و همچنین تا بحوت و او را
یازده کنند و نشانهای درجات و دقایق نشانهای
عددهای ایشان باشد و عدد درجات از سی درنه(؟) بگذرد
ازان جهت که چون سی گشت برجی شود و عدد دقایق از
پنجاه و نه نگذرد ازانجهت که چون شصت شود درجه شود
و در تقویم بعد از جدولهای تواریخ هفت جدول مسادی(؟)
چند مواضع کواکب هفتگانه در نیمروز هر روزی نشنند(؟)
و در هر جدولی بازاء هر روزی سه رقم نبویسند یکی رقم برجها

[illegible]

و یکی

ویکی رقم درجه ویکی رقم دقیقه وان موضع کوکب باشد
آن قدر درجات و دقایق که تا آن تیر روز رفته باشد
از آن برج و ابتدای کواکب با فتاب کنند پس بماه
پس بکواکب پنجگانه بر ترتیب افلاک نهند و چون
درجه و دقیقه کوکب امروز بر دوز زیادت باشد کوکب مستقیم
بود و چون در نقصان بود راجع باشد و اگر زیادت
و نقصان نشود مقیم باشد
در مقدار روش ستارگان بدان که آفتاب دوری که
دوازده برج است در سالی تمام کند و برجی بماهی قطع
کند و قمر دوری در بیست و هشت شبانروز و ثلثی قطع
کند و برجی بزیادت از دو روز و کمتر از سه او قطع کند
و زحل دوری در سی سال تمام کند و برجی در دو سال و نیم
و در دوازده ماه و نیم چهار ماه و نیم راجع باشد و مشتری
دوری در دوازده سال تمام کند و برجی در یکسال و در سیزده ماه

چهار ماه راجع باشد و مریخ دوری در دو سال و یکماه و نیم تمام کند
و برجی چون مستقیم و سبک رو باشد در یکماه و نیم تمام کند
و در هر دو سال و یکماه و نیم دو ماه و نیم راجع باشد
و زهره دوری در صد و دو سالی تمام کند و برجی چون مستقیم
و سبک رو باشد به بیست و ششت روز تمام کند و در هر
یکسال و هفت ماه نیم یکماه و نیم راجع باشد و عطارد دوری
در سالی تمام کند و برجی چون مستقیم و سبک رو باشد
در شانزده روز تمام و در هر صد و شانزده روز بیست
و چهار روز راجع باشد اما کواکب ثابته دوری در بیست و چهار هزار
سال تمام کنند و برجی در دو هزار سال باشد
در جوزهر و عرض ماه و دیگر سیارات آفتاب را مداری
که میان برجها بگذرد و آنرا منطقه البروج خوانند و ماه را
مداری دیگر باشد که با مدار آفتاب در دو موضع مقابل
یکدیگر تقاطع میکنند و آن دو تقاطع را جوزهر گویند و
یکی را

و عقده ببین خوانند پس یکی نیمه از مدار ماه در جانب شمال بود
از مدار آفتاب و دیگر نیمه در جانب جنوب و آن عقده را
چون ماه از وی بگذرد شمالی شود راس خوانند و آن عقده
که چون ماه از وی بگذرد جنوبی شود ذنب خوانند و مقدار
دوری ماه از مدار آفتاب عرض ماه خوانند و غایتش تا
پنج درجه باشد و همچنین در دیگر کواکب دوری هر یکی از
سطح مدار آفتاب عرض آن کوکب خوانند و تقویم ماه را
طول ماه خوانند و راس و ذنب را سیر معکوس بود
باشند کواکب راجع دوری در نوزده سال تمام کنند
و برجی در نوزده ماه و درجه در نوزده روز و در تقویم
موضع راس بجدا تقویم کواکب بیارند برج و درجه
و دقیقه و موضع ذنب در برج هفتم باشد از آن برج
بهمان درجه و دقیقه و بدین سبب موضع ذنب نیارند.

وباشد که عرض ماه در جدولی جداگانه در تقویم ماه بیاورند (پهلوی)
در دو سطر یکی درجه و یکی دقیقه و عرض ماه در ربعی از
دوری که قمر بعد از راس شمالی زاید صاعد باشد
و در ربعی دیگر که بعد از آن بود و قمر روی بذنب آرد
تا رسیدن بذنب شمالی هابط ناقص بود و در ربع
سیوم که از ذنب بگذشته باشد جنوبی هابط زاید باشد
و در ربع چهارم که بعد از و بود و قمر روی براس دارد
تا رسیدن براس جنوبی صاعد ناقص بود و خمسه متحیره را
هم عرض باشد و هم طول و باشد که در بعضی تقویم ها
عرض هر کوکبی در پهلوی او بیارند و آفتاب را عرض نبود
از جهت آنکه عرض دوری بود ستارگان را از راه آفتاب
و آفتاب از راه خود دور نشود و نشانهای شمالی و جنوبی
و صاعد و هابط از حرف اول گیرند و نشان زاید و ناقص
از دو حرف آخر

فصل

فصل در ساعات و ارتفاعات شبانروز را

به بیست و چهار قسم کرده اند و هر یکی را ساعتی خوانند
و هر ساعتی را شصت قسم کرده اند هر قسمی را دقیقه خوانند
و در تقویم هر روزی ساعات و دقایق آن روز بازای بنهند و چون
آنرا از بیست و چهار ساعت نقصان کنند آنچه بماند ساعات
و دقایق شب باشد و روز از تحویل آفتاب بجدی تا بیفزاید
تحویل آفتاب بسرطان همی افزاید و در نیمه دیگر میکاهد
و شب برعکس باشد پس درازترین روزها و کوتاه‌ترین
شبها وقت تحویل آفتاب بسرطان باشد و کوتاه‌ترین
روزها و درازترین شبها وقت تحویل آفتاب بجدی باشد
و بوقت تحویل آفتاب بحمل و میزان روز و شب برابر باشند
و این ساعات را ساعات مستوی خوانند و چون
هر روزی را و هر شبی را جدا جدا بدوازده قسم متساوی قسمت کنند
آن ساعت را ساعت زمانی و معوج خوانند و مقدار

و مقدار هر ساعتی بحسب درازی و کوتاهی روز و شب می افزایند
و میکاهند اما ارتفاع آفتاب مقدار بعد او بود از سطح
افق که بر زمین بگذرد و به آن ظاهر و پوشیده از آسمان جدا
شود و آن مقدار در جانب و دقایق بود و غایت ارتفاعش
بوقت نصف النهار بود و غایت ارتفاع هر روزی در تقویم
بعد از ساعت در جدول جداگانه و هیچ ارتفاع از تو د
زیادت نشود [illegible] در نظر و شاهد بعض کواکب
ببعضی اما نظر آن است که چون دو کوکب در یک برج و یک درجه
و یک دقیقه جمع آیند آنرا قران و مقارنه گویند پس اگر آن اجتماع
میان ماه و آفتاب بود آنرا اجتماع خوانند و اگر میان آفتاب
و یکی از کواکب متحیره بود آنرا احتراق خوانند و چون از درجه
و دقیقه دو کوکب در دو برج بود که یکی از آن در برج سیوم
برج دیگر باشد متساوی شود آنرا تسدیس خوانند از جهة آنکه
میان آن دو کوکب سدس فلک باشد پس اگر یکی از آن برج

چهارم

چهارم آن برجی دیگر باشد آنرا تربیع خوانند از جهة آنکه میان
ربع فلک باشند و اگر پنجم برج دیگر باشد آنرا تثلیث خوانند
واگر یکی هفتم دیگر باشد آنرا مقابله خوانند و مقابله بترین را
استقبال خوانند و اگر یکی از آن دو برج دوم دیگر برج باشد
یا ششم یا هشتم یا دوازدهم میان آن دو کوکب هیچ نظر نباشد
وازینجا روشن شود که هر کوکبی را دو تسدیس باشد و دو تربیع
و دو تثلیث از هر دو جانب و یک مقابله و یک مقارنه بیش نبود در جمله
هشت نظر بود و راس و ذنب را با کوکب چون مقارنه بود آنرا
خوانند و زهره و عطارد را با آفتاب الا احتراق نبود و ایشانرا
با یکدیگر الا قران و تسدیس نبود از جهة آنکه این دو کوکب بسیار از آفتاب
دور نشوند مانند کواکب دیگر چه زهره بیش از چهل و هشت درجه و عطارد
بیش از بیست و هفت درجه از آفتاب دور نشوند در هر دو جانب
و چون کوکب متوجه شود بیکی ازین نظرها گویند متصل است و چون
اتصال تمام شد و بگذرد گویند منصرف است و این نظرها را گویند

شش کانه را جز ماه برحاشیه تقویم نویسند از جانب راست
برابر هر روز با هر شب که آن تعادل روی افتد و آنها انقلابات
کلی خوانند و نام ماههای هر چهار تاریخ و روزهایی که در آن تاریخ
مشهورند و تحویل ستارگان از برجی ببرجی هم آنجا نویسند
و انظار دو گونه باشد یکی انکه میان دو کوکب باشد که هر دو در دو
موضع باشند که در ساعات روز متساوی باشند و آن دو موضع از دو
جانب سر سرطان و سر جدی بود که بعد هر دو از نقطه سر سرطان
و سر جدی متساوی بود مثل انکه یکی در بیست درجه ثور بود و دیگری در ده
اسد باشد چه بعد هر یک از سر سرطان یک برج و ده درجه بود و از سر
جدی چهار برج و بیست درجه بود دوم انکه میان دو کوکب باشد
که هر دو در دو موضع باشند که در آن هر دو موضع مطالع متساوی
باشند و آن دو موضع بود از دو جانب سر حمل و میزان که بعد هر دو
از نقطها سر حمل و سر میزان متساوی بود مثلا یکی در بیست درجه
حمل بود و دیگری در ده درجه حوت چه بعد ایشان از نقطه

سر حمل

سر حمل بیست درجه باشد و از نقطه سر فروا ... برج و ده
درجه باشد و شاظر هم باتصالات کلی تو بینند و باشد
که کوکبی متصل شود بکوکبی بر سبیل نظر با شاظر و بیشتر
از اتمام آن نظر با شاظر باطل شود یا بسبب رجوع
یا بطو کواکب متصل یا بسبب استقامت آن کوکب
که اتصال با و بود یا بسرعت سیر روان باطل شدن را
انکاث خواهند و باتیرین انکاث نیفتند و تلامیتها ی
نظرها داله تعلق بدان دارد برین گونه بود معارنه و قران
تسدیس ... تربیع تثلیث ... مقابله
له استقبال ... اجتماع ... احراق
محاسده ... تحویل ... سهار ... لبد ... ساط طر
و ... در مزاجات قمر و دیگر احوال
او در صفحه درت حسب تقویم درهامی اول ایام الساییع
و دوم ایام عرب در دو جدول با زمیاور بذیا بنیام یا رقم

قمر

اعداد و محل ماه یعنی برجی که قمر بوقت رصد آنجا رسیده
برج بود در جدولی دیگر بنهند و در پهلوی آن در جدول چهارم
ساعات انتقال ماه از برجی ببرجی و نشان انتقال بوده روز یا شب
و نشان شب اگر انتقال در آن شب بوده باشد که بعد از وی
بود بنهند پس شش جدول متساوی بنهند جهت نظر با کواکب
شش گانه باقی اول آفتاب و بعد از آن کواکب پنجگانه
بر ترتیب افلاک و بازای هر روزی که در وی یا در شبی که بعد از
وی بود اگر قمر را بکوکبی از این شش گانه نظری بود در جدول آن
کوکب رقم آن نظر و رقم ساعتی که در آن ساعت بود و
نشان روز یا شب بنویسند و آنچه بازای روزی که در وی یا
در شبی که بعد از وی بود هیچ نظر نیفتد خالی بمانند و انفصالات
را مخارجات قمر خوانند و اجتماع و استقبال که در ماه افتد
بر صفحه دست دست از جانب راست از انفصالات
کلی در جدول باریک بنهند و در پایش ثبت کنند

و الانفصالات

وساعات که ازان روز یا ازان شب گذشته باشد و برج
طالع و برج عاشر و درجات و دقایق هر یک هم بنویسند
و طالع آن بود که دران وقت مشرق طلوع میکند و عاشر آن
بود که دران وقت میان مشرق و مغرب بر میان آسمان بود
و جز اجتماع بنویسند و آن موضعی بود از افلاک که
آفتاب و ماه را در وی مقارنه شده باشد و جز از استقبال
هم بنویسند و آن برو موضع آفتاب در وقت آنکه با ماه مقابله
کنند و شب موضع ماه و حالات قمر هم بنویسند بعضی در جدول
جداگانه نویسند بعد از مراجات بنویسند بر صفحه دست چپ
و بعضی در خانهاء خالی از جدول مراجات بنویسند بلوتی
دیگر و حالات مجاسده ماه بود با راس و ذنب که از کدام
یا شب باشد بچند ساعت و رسیدن ماه بود بدرجه شرف روز
و بدرجه هبوط و با ول هبوط آفتاب معنی طریقه محترقه و بعد
این شرف و هبوط کواکب بیان کنیم و حال طریقه محترقه بگوییم

و بعض رسیدن تحت الشعاع هم بیارند و آن وقتی بود که
بعد ماه از آفتاب پیش از اجتماع دوازده درجه آید و نیمی سلاه
ماه با کبید بیارند و چنین گویند که کبید کوکبی نحس است
که سیر او معکوس است و دور او بصد و چهل و چهار سال تمام کند
و برجی به دوازده سال قطع کند و چنین کوکبی در فلک پدیدار
نیست و علامات و حالات اینست قمر با رأس
قمر با ذنب قمر در شرف قمر بهبوط قمر بطریقه
محترق قمر تحت الشعاع قمر با کبید
۱۲ در منازل ماه و آن بیست و هشت است و نام هاشان
اینست شرطین بطین ثریا دبران هقعه
هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا
سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده
ذابح بلع سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا و قمر
هر روز در منزلی باشد و گاه باشد که زیادت از یک منزل در یک روز

برود و موضع ماه در هر منزل که باشد بوقت نیم روز نام آن
منزل در جدول جداگانه بنهند بازای آن روز و بعض وقت
اشتقال ماه از منزل بمنزلی در جدولی دیگر بنهند بازای آن روز
و چون فلک دوازده برج است و منازل بیست و هشت
حصه هر برجی دو منزل و ثلثی بود و شمس هر منزل را که باز
پس کند و ازان دور شود آن منزل پیش از طلوع آفتاب برآید
چون ظاهر شود طلوع آن منزل در میان اتصالات کلی رسیده
بازای آن روز و وقت طلوع هر منزل بسوط رقیب آن منزل
و آن منزل پانزده هم باشد [illegible] در ظهور
و اخفی و دیگر احوال کواکب سیارگان علوی پیش از احتراق
بچند روز در مغرب مخفی شوند بعد از غروب آفتاب
و بعد از احتراق بچند روز در مشرق ظاهر شوند پیش از
طلوع آفتاب و احتراق ایشان در میان استقامت
ایشان باشد و مقابله آفتاب در میان ایام رجوع

ورجوع و استقامت ایشان میان رو تثلیث آفتاب باشد
و زهره و عطارد را هم در میانه استقامت و هم در میان
رجوع احتراق بود و در اوایل رجوع در مغرب مختفی شوند
و در آخر آن در مشرق ظاهر شوند و پیش از احتراق که در
میانه استقامت بود در مشرق مختفی شوند و بعد از آن
احتراق در مغرب ظاهر شوند و اوقات ظهور و اختفای
هر کوکبی در تقویم در میان اتصالات کلی نویسند و اما
دیدن ماه نو را که از موضع غروب آفتاب در شمال یا در جنوب
بینند و تاریک و یا روشن بینند در صفحه جداگانه جبهه قمر ماه
نوشته باشد که بسی کواکب در حدود کهایل مشکلانه شود بمهیای و بابند
ایشان دوران دوازده ورق که گفتیم هم برقم بیان کنند
مثلا چون سریع السیر بود یعنی سیر او بر سیر وسطش
زاید بود این رقم نویسند و چون بطی السیر
بود یعنی سیرش از سیر وسطش کمتر بود این رقم نویسند

نقص

فصل وچون سیر ستاره بعد سیر ونقطه بعد این رقم بنویسند
[illegible] ومقیم را مقیم و مستقیم را مستقیم و راجع را
راجع و هر کوکب را چهار نطاق بود در فلک اوج و چهار
نطاق در فلک تدویر باشد که بعض آن هم بنویسند و نشانهای اول
نطاق اول اوج چنین بود [illegible] دوم را [illegible] سیوم را
[illegible] چهارم را [illegible] ونطاقهای اول تدویر را [illegible]
دوم را [illegible] سیوم را [illegible] چهارم را [illegible] و آفتاب را
نطاقهای تدویر نبود [illegible] در باقی آنچه در تقویم
آرند و او را دوازده کانه برابر هر روزی بنویسند ارباب
اختیارات که آن روز را چکار شاید و از چکار احتراز باید
و نه بید کردن و ما آنرا بر اجمال بعد ازین یاد کنیم و پیش از ادوار
ماههای طالع سال و صورت آن بیاورند و در صورت طالع درجات
خانهای دوازده گانه از بروج و مواضع کواکب و راس و ذنب
در وقت تحویل ثبت کنند و مواضع سهام هم بنویسند

وسهام دلایل چیزهای مخصوص بود که از مواضع کوکبی فرضیها
گیرند و از همه قوی تر سهم السعاده و سهم الغیب بود و پیش از
صورت طالع وقت تحویل و موامره استخراج آن از
زیج بیارند و باشد که طالعهای فصلها و طالعهای اجتماعات
و استقبالات را همه صورتها بنهند و صورت طالع را زایچه
خوانند و بعد از ورقهای ماههای خسوفی و کسوفی که در آن سال
ماه و آفتاب را بوده باشد بیارند و تعیین اوقات و احوال آن
کنند و طالعهای هر یک هم ثبت کنند و اما دیگر صور و سهام را
که پیش از اوراق ماهها وضع کنند جز احکام فصول
و قرانات و اجتماعات و جز تواریخ در فواید دیگر بر حسب
عادت هر قومی بر قومی از شرح مستغنی باشند این است
معرفت تقویم و بعد از ین بعضی از آنچه بدان محتاج باشند
در معرفت تقویم هم بیاریم بر سبیل اختصار ان شاء الله تعالی

فصل [illegible]

جدی و دلو خانهای
زحل

زحل اند قوس و حوت خانهای مشتری حمل و عقرب خانهای مریخ
ثور و میزان خانهای زهره جوزا و سنبله خانهای عطارد
سرطان خانهٔ ماه اسد خانهٔ آفتاب و مقابله خانه
هریک وبال او باشد پس خانهای نیرین وبال زحل بود و خانهای
او وبال ایشان و خانهای مشتری وبال عطارد و خانهای عطارد
وبال مشتری و خانهای مریخ وبال زهره و خانهای زهره وبال
مریخ و راس و ذنب نه خانه بود و نه وبال فصل
[illegible] شرف آفتاب نوزدهم درجه حمل است
و شرف ماه سیوم درجه ثور است و شرف زحل بیست و یکم
درجه میزان و شرف مشتری پانزدهم درجه سرطان و شرف
مریخ بیست و هشتم درجه جدی و شرف زهره بیست و هفتم درجه
حوت و شرف عطارد پانزدهم درجه سنبله است و شرف
راس سیوم درجه جوزا و شرف ذنب سیوم درجه قوس و مریخ ق

کم شرف باشد الا آنکه درجه شرف قوی‌تر باشد و تا کوکب
از آن شرف دارد و شرف روی در تزاید دارد و چون
از آن درجه بگذرد روی در نقصان نهد و هبوط هر کوکبی
مقابل شرف او بود هم به آن درجه و حال شمس چون حال
شرف و گفته‌اند که طایفه محترقه میانه هبوط آفتاب
و هبوط ماه بود یعنی از اول درجه نوزدهم میزان تا اول
درجه چهارم عقرب [illegible]
حمل و اسد و قوس مثلثه آتشی اند و اربابی مثلثه
بروز آفتاب و مشتری و زحل اند شریک قیاسی و شب
مشتری بر آفتاب تقدم دارند و ثور و سنبله و جدی خاکی اند
و اربابی مثلثه بروز زهره و قمر و مریخ باشند
و شب زهره بر قمر مقدم باشد و جوزا و میزان و دلو بادی اند
و اربابی مثلثه بروز زحل و عطارد و مشتری و شب عطارد
زحل

[illegible]

[illegible]

پس زحل پس مشتری در سرطان و عقرب و حوت مشترکی اند
و ارباب ایشان زهره و مریخ و قمر باشند و شب مریخ بر زهره
مقدم باشد [illegible] هر یکی را از این
ستارگان متحیره در برجی حدی بود و آن چند درجه معین شود
و در حدود خلاف کرده اند و مشهورترین حدود مصریان نیز داده شد
تفصیل است

حمل	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	زحل
	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ
جوزا	عطارد	مشتری	زهره	مریخ	زحل
	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل
اسد	مشتری	زهره	زحل	عطارد	مریخ
	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل
میزان	زحل	عطارد	مشتری	زهره	مریخ
	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل
قوس	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ
	عطارد	مشتری	زهره	زحل	مریخ
دلو	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل
	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	زحل

فصل [illegible]

اما وجوه آن است که هر برجی به تثلیث کرده اند و از
حمل ابتدا کرده اند و ثلث اول بصاحب برج مریخ داده اند
و ثلث دوم آنرا که فلک شبیه او بود یعنی آفتاب
و ثلث سیوم آنرا که شبیه او بود یعنی زهره و ثلث
اول ثور را آنکه شبیه زهره بود یعنی عطارد و ثلث
دوم قمر و ثلث سیوم آنرا که بالای همه است یعنی زحل
و بعد از آن مشتری و مریخ و جوزا را هم به تثلیث کرده اند
و علی هذا و باز چون نوبت بقمر رسد از زحل آغاز کنند بر همان
قیاس تا آخر حوت که نوبت هم بمریخ رسد و او را
دو وجه در پهلوی یکدیگر و آن ثلث آخر حوت و اول حمل باشد
دو وجه را صورت نیز گویند و باشد که بروج را همچنین ثلثها
قسمت کنند و ثلث اول از هر برجی بصاحبان برج دهند
و ثلث دوم آن برج را که از همان مثلثه که بعد از او بود

و ثلث

وثلث آخر صاحب آن برج را که باقی بود از مثلثه
مثلا ثلث اول حمل مریخ را و ثلث دوم شمس را
که صاحب اسد است و ثلث سیوم مشتری را که
صاحب قوس است و محققین دو دیگر بر نهاده این
قسمت در کجا ن خواسته و محققین هر برجی سه قسم
متساوی کنند و قسم اول از حمل بمریخ دهند که او
صاحب حمل است و قسم دوم بصاحب ثور یعنی زهره
و قسم سیوم بصاحب جوزا یعنی عطارد و بحقیقین تا قسمتها
حمل تمام شود پس اول ثور صاحب جوزا بود یعنی زحل
و قسم دوم او را بود از جهت دلو و سیوم مشتری را بود صاحب
حوت و چهارم مریخ را بود صاحب حمل و محققین تا ۱۲
بروج و از این ترتیب لازم آید که قسم اول از هر سه برج که
یک مثلثه باشند یک کوکب را بود مثلا قسم اول و دوم
و سیوم از مثلثه خاکی یعنی هم از ثور و هم از سنبله و هم از جدی

زحل را بود و قسم دوم مشتری را صاحب حوت
و این قسمت را نُهبهر خوانند و محققین هر برجی را به دوازده
قسمت کنند هر قسمی را دو درجه و نیم اول به صاحب برج دهند
و دوم را به صاحب برجی که بعد از و بود بر ترتیب تا تمامت
اقسام به صاحب برج دوازدهم که از برج رسد و این قسمها را اثنا
عشریه خوانند و چون کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی بود
و چند درجه و چند دقیقه از آن برج قطع کرده باشد
دو درجه و نیم از آن مقدار حصه همان برج بود و دو درجه
و نیم حصه از آن برجی که بعد از و باشد تا آنجا که کمتر از حصه
برجی باشد از آن نقود هر درجه را دوازده درجه و هر
پنج دقیقه را یک درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه
بدهند از برجی که نوبت با و رسیده باشد آنجا که رسد
موضع اثنا عشریه باشد مثلا کوکبی در پانزده درجه
و چهل و دو دقیقه از ثور باشد اثنی عشریه او در سنبله

بیفتد

چهار برج باشد که آن برجهای ثور و جوزا و سرطان و اسد بز
و یک درجه باقی را و از ده درجه و چهل دقیقه را هشت درجه
دیگر جمله بیست درجه شود و دو دقیقه را بیست و چهار دقیقه
و این جمله از برج سنبله باشد که نوبت باو رسیده از بیست و هشت
پس اثنا عشریه آن کوکب در بیست درجه و بیست و چهار
دقیقه از سنبله باشد و همه بر این قیاس می باید کرد

فصل در بیان اوج و حضیض

اوجهای آفتاب و پنج ستاره در هر دو هزار سال از برجی ببرجی
شوند و بهر شصت و شش سال شمسی یک درجه قطع کنند
و حضیضهای ایشان مقابل اوجها باشد الا عطارد را که او را
دو حضیض بود در دو تثلیث اوج او و درین تاریخ که
ششصد و پنجاه و هشت است از تاریخ عرب اوج زحل
در دهم درجه قوس است و اوج مشتری در دوازده درجه
سنبله است و اوج مریخ در هفدهم درجه اسد و
اوج آفتاب در بیست و هشتم درجه و اوج زهره

در هژدهم درجه جوزا و اوج عطارد در اول درجه عقرب و
حضیض ضد اینها ازانها معلوم شود و این اوجها بحسب زیج
شاهیت و در دیگر زیجها مختلف باشد اما قمر را
اوج در وقت اجتماع و استقبال باشد و حضیض
در وقت تربیع آفتاب والسلام فصل ۲۲

در اجزای بروج حمل و ثور و جوزا برجهای بهارند چون آفتاب
درین برجها آید بهار باشد و سرطان و اسد و سنبله برجهای
تابستان اند و میزان و عقرب و قوس برجهای خریف اند
و جدی و دلو و حوت برجهای زمستان اند برجهای اوایل
فصل سال را منقلب خوانند و آن حمل و سرطان
و میزان و جدی بود و برجهای میانه را ثابت خوانند
و آن ثور و اسد و عقرب و دلو باشد و برجهای اواخر
ذوجسدین خوانند و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت باشند
و برجهای بهار و تابستان شمالی اند و عالی و برجهای خریف و
زمستان جنوبی و منخفض و حمل مذکر و نهاری بود و

ثور

و ثور موءنث و لیلی پس بروج مثلثهٔ آتشی و هوایی مذکر و نهاری
باشند و بروج مثلثهٔ خاکی و آبی موءنث و لیلی باشند
و بروج آتشی و هوایی گرم باشند و بروج خاکی و آبی سرد و بروج
خاکی خشک و بروج هوایی و آبی تر و بروج زمستان و بهار
معوجة الطلوع باشند و بروج تابستان و خریف مستقیم الطلوع باشند
[illegible] زحل و مریخ نحس اند
زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و مشتری و زهره سعد اند
مشتری سعد اکبر و زهره سعد اصغر و عطارد با سعد سعد بود
و با نحس نحس بود و نیرین از تسدیس و تثلیث سعد باشند
و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس و راس سعد است و ذنب
و کید نحس و کواکب علوی و شمس مذکر اند الا مریخ و زهره
و قمر موءنث و هر چه مذکر باشند نهاری اند و مریخ و زهره و قمر
لیلی زحل سرد و خشک است و مشتری و زهره گرم و تر و به
اعتدال نزدیک و قمر سرد و تر و عطارد با هر کوکبی که باشد

طبیعت او کبرد و ورنکر و تا بیث محنیش والله اعلم

فصل در خانهای دوازده گانه

آن برج و درجه که از مشرق طلوع کند در هر وقتی آنرا طالع خوانند
وآن خانه زندگانی و جان و تن و عمر باشد و اندیشها و کارها
تعلق بدان خانه دارد و بعد از آن خانه دوم باشد وآن خانه
مال و معیشت باشد پس خانه سیوم وآن خانه برادران و خواهران
و تحویل باشد پس خانه چهارم وآنرا وتد الارض خوانند
وآن خانه پدر و ملکها و عواقب کارها باشد و خانه پنجم خانه
فرزندان و شادیها و هدیها باشد و خانه ششم بندگان
و ضد خدمتکاران و رنجوریها و چهارپایان خرد باشد و خانه هفتم
وتد غارب بود و نظیر طالع وآن خانه زنان و انبازان و خصمان باشد
و خانه هشتم خانه ترس و مرگ و نکبت و میراث باشد و نهم خانه
سفر و عمل و دین باشد دهم خانه عمل سلطان وآنرا وسط السما
خوانند و یازده خانه امید و سعادات و دوستان باشد

دوازدهم

دوازدهم خانهٔ دشمنان و بدبختی و چهارپایان بزرگ باشد و هر خانه را
درجه و قبه [illegible] بود از برجی و آنرا موضع خانه خوانند و حد هر خانه
از پنج درجه پیشی از آن موضع بود تا پنج درجه پیش موضع خانه
که بعد از او بود و از پس خانها طالع و دهم و هفتم و چهارم
اوتادند و یازدهم و پنجم و دوم و هشتم مایل اوتادند و سیوم و نهم
و دوازدهم و ششم زایل ددوم و هشتم و ششم و دوازدهم
ساقط از طالع و از همه خانها قوی‌تر طالع و عاشر بود پس هفتم
پس چهارم پس پنجم پس نهم پس سیوم پس دوم پس هشتم و ضعیف
ترین همه دوازدهم و ششم است که هم زایلند و هم ساقط و
واین دوازده خانه چهار ربع باشند یکی از عاشر طالع و آن مذکر باشد
و از طالع تا رابع و آن مونث بود و این دو ربع صاعد بود
و مقابل ربع مذکر مذکر و مقابل ربع مونث مونث و مقابل
صاعد منحدر و از خانهای طالع و هر یکی نام او طالق بود چون
سیوم و پنجم مذکر و هر یکی نام او جنوب بود و مرتبه [illegible] السلام

فرح زحل دوازدهم بود و فرح مریخ ششم و فرح مشتری
یازدهم و فرح زهره پنجم و فرح آفتاب نهم و فرح قمر
درسیوم و فرح عطارد در طالع و مقابل فرح را طرح خوانند
و افت خوانند و بودن کواکب نهاری را بروز فوق
الارض و شب تحت الارض و کواکب لیلی بر عکس حیز خوانند

و همچنین بودن کوکب مذکر در ربع مذکر و خانهٔ مذکر و
بودن کوکب مونث در ربع مونث و خانه مونث قوی
دیگر باشد غیر فرح و حیز [illegible]
تثلیث و تسدیس نظر دوستی اند تثلیث تمام دوستی
و تسدیس نیم دوستی و مقابله و تربیع نظر دشمنی اند مقابله
تمام دشمنی تربیع دشمنی و نظر دوستی سعود نیک باشد
و نظر دشمنی با ایشان بد نباشد و نظر دشمنی منحوس بد باشد
و نظر دوستی چندان نیک نباشد و مقارنه و مجاسده با سعود
تمام سعادتی باشد و با نحوس تمام نحوستی و شاذ الحیای
نظر بود و حد نظر را جرم خوانند و جرم علویات نه درجه
پیش ا

پیش از کوکب و نه درجه بعد از کوکب بود و جرم سفلیین
هفت درجه پیش و هفت درجه پس و جرم مریخ هشت درجه
پیش و هشت درجه پس و جرم آفتاب در هر جانب پانزده
درجه و جرم قمر از هر جانب دوازده درجه و جرم
راس و ذنب همچون قمر و کوکبی که بکوکبی ناظر خواهد بود
چون بحد جرم رسد متصل شود و اتصال تمام آنگاه بود
که میان کمتر از نیمه جرم هر دو کوکب بود و چون کمتر
از نیمه جرم آن کوکب شود از آن هر دو که نظر خواهند کرد
که جرم او کمتر بود اتصال بغایت و چون از نظر بگذرد گویند
منصرف شد و درجات انصراف چون درجات اتصال
باشد و چون قمر برجی انتقال کند که بکوکبی ناظر
بود اما هنوز بحد اعتدال نرسیده باشد گویند بعید
الاتصالست و اگر منصرف شده باشد و دیگر کوکبی
را نخواهند دید گویند خالی السیر است و اگر در برجی
هیچ کوکب را از کواکب هیچ جا نبینند گویند که از حرکت
وحشی السیر

وحشی الیسر است

زحل کوکب پیران و دهقانان و ارباب خانهای
قدیم و مردمان سیاه و ملاحده باشند مشتری کوکب
قضاة و اشراف و اصحاب مناسب مریخ
کوکب سپاهیان و اهل سلاح و ترکان و عیاران
و دزدان باشند شمس کوکب پادشاهان و بزرگان
و اهل امر و نهی باشد زهره کوکب زنان و خادمان
و معاشران و اهل طرب باشد عطارد کوکب
دبیران و اصحاب دیوان و عالمان و دبیرکان
و نقاشان و حکیمان باشند قمر کوکب رسولان
و مسافران و اهل تجارت باشد
چون قمر ناظر بسعود باشد بیشتر کارها را شاید اگر
اتصال بمشتری بود از برج منقلب خرید و فروخت را
خوب باشد و از برج ثابت دخول بلده و بنیاد کارها
کلی را و از برج دو جسدین سفر و اگر اتصال بزهره بود

از برج منقلب

از برج منقلب جامه پوشیدن و نو بریدن را و از برج ثابت الا عقب را زفاف کردن و از برج ذوجسدین تزویج را و خرید (؟) شکست را و اگر ناظر منحوس بنظر نحس نشاید الا تخریب و قتل سباع را و اگر بنظر دوستی بود در حمل از برج ارضی عمارت و زراعت را نیک بود و از برج آبی کاریدن کاریزها و جویها و از برج ثابت نهال شهرها و حصارها و بیرون اختن (؟) از برج منقلب و ارکوبی زدن و از برج ثابت تعیین لشکرها و از برج ذوجسدین اصلاح سلاح و ترتیب آلات حرب را و اگر ناظر بیحش (؟) بود از برج منقلب بنظر دوستی دخول در نزدیک پادشاهان و از بروج ثابت دخول بلد و ابتدای اعمال و اشغال سلطان و بستن عقدها و آن برج ذوجسدین دیگر کارهای ترتیب را و از برج آتشی ساختن پیرایه و کذا حسن زر و سیم را اما اگر بنظر عداوت بود در و حزن نباشد

الا آنکه اجتماع بر نظر سعود شاید راز های نهانی کعشق و پوشیده
کردن کار ها و در استقبال بر ضدان باشد و اگر ناظر عطارد
بود و عطارد مسعود بود مانند نظر سعود بود تعلیم و کتاب
و مجادله را شاید و اگر عطارد منحوس بود و ازو چیز نبود خاصه
که نظر عداوت بود و بر جمله اتصال قمر بر وجه پسندیده بهر کواکب
کاری شاید که منسوب بدو بود و قمر با ذنب و کید میان دو
نحس و وحشی السیر و طریقه محترقه و خالی السیر خاصه که از
نحس منصرف شده باشد هیچ کار نشاید اینست که در اختیارات
روز ها در تقویم بدان اختیار افتد والله اعلم بالصواب

[illegible]

در اختیارات جزوی جزوی صلاح حال قمر و موضع او
و کوکبی که کاری که ابتدا خواهند کرد باو منسوب بود و طالع
وقت و صاحبش و خانه که آن کار بدو منسوب بود
و صاحب و اوتاد در اختیار کار ها بکار باید داشت
و صلاح.

وصلاح کارها آن بود که از نحوس خالی باشند و سعود در
بدان ناظر بود و صلاح حال کوکب آن بود که او را
قوتی ذاتی بود و آنچنان بود که در خانه یا در شرف یا در
مثلثه یا حد یا وجه خود باشند یا دران ربعی که روی یا
بدو دارد یا در شمال صاعد باشند یا مستقیم یا بر
زاید در سیر و یا قوتی عرضی بود و آنچنان بود که در
فرح یا خر یا اوتاد یا مایل الوتد یا ناظر طالع یا در
ربع و خانه موافق طبع باشند و یا مسعود باشند
و آنچنان بود که ممازج سعود باشند نیز یا ناظر
و فساد حال ضد این معانی بود مانند ابکرو بال یا هبوط
و حضیض و رجوع و احتراق و بودن در طرح و خانهای که
زایل و ساقط و ممازجت منحوس و امثال آن و سعد
قوی در خیر بیفزاید و ضعیف از خیر بکاهد و نحس قوی
نیز از شر بازایستند و ضعیف از شر بیفزاید و باید

که کارها منقلب بروج منقلب و ثابت را بروج ثابت
اختیار کنند و اتصال قمر بکوکبی که مناسب آن کار بود مثلا
جامه نو پوشیدن را قمر در برج غیر ثابت متصل بزهره که کوکب
زینت است و سفر را هم غیر ثابت اگر سفر خشکی بود
و اگر سفر دریا بود متصل بسعود و منصرف از نحوس
و نهم که خانه سفر است و [illegible] که خانه مقصود است
بهر دو سعود و تعلیم را در برجی که بر صورت مردم بود
و آن برجهای هوایی بود سنبله و قوس [illegible]
و امتزاج محمود و [illegible] شدن را قمر در خانه مریخ با مشتری
و فصد را در برج آتشی یا هوایی نیک بود و در فصد سودا [illegible]
و منکب باید که قمر در جوزا نبود و بنا نهادن را باید
که صاعد بود در شمال یا در برج ثابت یا ذو جسدین و زحل
و چهارم نیک حال و اعمال سلطان باید که در شرف
بود یا در خانه آفتاب ناظر با آفتاب بدوستی و تجارت را
در برج منقلب مسعود بمشتری یا آفتاب و بیع و شری را

از برج

در برج مثلث مسعود مشتری همچون تجارت و در همه احوال
از اظهار مودت محمود باشد در همه ابواب و عداوت و
مقارنه نحوس مذموم بود بدین قیاس و ما در این مختصر
مدار اختصار کردیم اگر کسی زیادت ازین خواهد با دیگر کتب
این علم رجوع کند والله اعلم بالصواب

چون غایت ارتفاع مداری در عرضی که خواهیم آن عرض را از صد
نقصان کنی نیم النهار بجانب انحراف از ارتفاع کنند اعتدالی گفته گویند پس اگر آفتاب
به یکی از دو نقطه اعتدالی بود چون عرض بلد از نود نقصان کنند

نقصان کنند آنچه ماند غایت ارتفاع بود دران روز و از اول حمل
نقصان کنند تا بنقطه سرطان هر روزی میل آفتاب اضافه ارتفاع
اعتدالی کنند تا غایت ارتفاع حاصل آید مثلا عرض یزد
لب ها از صه نقصان کردیم باقی ماند نح ها این ارتفاع اعتدالی
بود و چون میل کلی که کح ل است برو افزودیم حال شد این
غایت ارتفاع بود و به نقطه انقلاب صیفی و چون از وی کح ل
کم کنند ماند و این غایت ارتفاع بود بنقطه انقلاب شتوی
و در شهری که چون عرض آن از ربع دور نقصان کنند و میل کلی برو افزایند
از نود گذرد از نصف دور نقصان باید کرد و ما حاصلش عرض مکه
کا م از نود نقصان کردیم باقی ماند سح که این ارتفاع اعتدالی باشد
کح ل که میل کلی است برو افزودیم و از نصف دور نقصان کردیم باقی
ماند فح ی این غایت ارتفاع مکه باشد نوعی دیگر میل کلی که است
کح ل از صه نقصان کردیم باقی ماند سهل چون عرض مکه که است
کا م بروی افزودیم و از نصف دور نقصان کردیم باقی ماند فح ی
این مطابق عمل سابق است حافظ است

هم ورنی

کبریت نوشادر قلع زیبق قلع را آب کرده زیبق را در قلع ریخته

چنانکه مذکور شد بعد کبریت و نوشادر را صلایه نموده بعد قلع و زیبق را هم

صلایه با این‌ها نموده در شیشه مطین کرده در روی آتش نهند

چنانکه مذکور شد نسخه دیگر اجزای طلیات هم نگار نوشتن

و هم نگار ظروف چینی می‌آید زاج شیشه و [illegible] میر [illegible] زرنیخ

و قلع

یک مثقال و نیم سفیداب زاج یک مثقال و نیم [illegible] با هم ملغمه کرده گرم گرم

در روی ظرف چینی بمالند و بار دیگر ریخته با گرد عقاب باز دیگر

گوگرد [illegible] لیاز [illegible] خوب [illegible] هم گوگرد گرم

یک مثقال هم

در روی ملغمه گوگرد ریخته باعث [illegible] هم [illegible] کرده [illegible]

که خوب خاک شود در شیشه مطین کرده روی آتش زغال [illegible]

بعد از گرم کردن سیمای شیشه و کنار [illegible] از جا [illegible] باز [illegible]

گرفته باد بزنند گاه گاهی آتش را در یک شیشه بزنند [illegible]

اینکه گاهی آتش را قرار [illegible] شیشه شود [illegible]

است حمضیات را ببندند که دیگر ره دیگر نمانده و سرکه دو شیشه را شسته

اجزا را در آلات حل نمایند تا رنگ لطیف اکلیل خوش رنگ است اگر خواهی

که ظرف را خط طلائی کنی این اکلیل را با آب کاغذ عرق درس

لت بوده بای خوشنما نموده آب او را گرفته این آب را بر روی

بر تیم ماهی ریخته خمیر و کلف کرده با این محلول همراه انگشت

ظروف حسی طریقه بزرگ زر همه را باهم خوب نموده با قلم

امتحان کنند همین که متعجب بوده بهر تمام است نگار ببندند

اجزای اکلیل ثالث مشتری زرنیخ زیبق کبریت
نیم مثقال نیم مثقال نیم مثقال نیم مثقال

مستحق کرده بطور مذکور عمل نمایند الیم زعفران حل

قاعده حل کلا است نمیره صفحه از هر چه دو در میان سرکه

نکرده و بعد برده اول لعه تو بنا رسد و بزم کو نموده زرد با تغییر

بمالد که زرنیخ که زعفران نقد تخته زعفرانی نقره نمیره و بعد

سرکه الحاصل و تو باز باشد با عمل بود اعلم که نمیره با جمله